

## در باب ترجمه شعر با بررسی ترجمه شعری از سیلویا پلات

فرزان نصر

چندی پیش که شعری از سیلویا پلات را می‌خواندم، وسوسه شدم نگاهی به ترجمه فارسی آن بیندازم. می‌دانستم که ضیا موحد برخی از اشعار پلات را ترجمه کرده است. این ترجمه‌ها در شماره ۱۴ مجله *ارغنون* همراه با مقاله‌ای نوشته موحد درباره پلات و شعرش چاپ شده است. مجله *ارغنون* از همان دهه هفتاد که بیرون می‌آمد به مجله‌ای معتبر تبدیل شد و خیلی زود همگان آن را جریانی در زمینه ترجمه دانستند. باز چاپ شماره‌های این مجله هنوز ادامه دارد و بدیهی است هرخواننده‌ای براساس این اعتبار، با اطمینان خاصی سراغ آن می‌رود. اما متأسفانه بعد از خواندن این ترجمه به کلی ناامید شدم.

در ترجمه این شعر که عنوان آن «بانو ایلعاذر» است، بیشتر آرایه‌ها، عناصر، تصویرسازی‌ها و زبان شاعرانه پلات، مخدوش و کم‌رنگ و تحریف شده است. پلات در این شعر دائماً به سه مضمون ارجاع می‌دهد، یکی داستان لعاذر در عهد جدید، دیگری ارجاع به اتفاقات جنگ جهانی دوم، و سومی اتفاقات شخصی زندگی خودش است. مقاله‌ای که موحد در همان مجله منتشر کرده، و اتفاقاً در بخشی از آن توضیحاتی درباره همین شعر آورده است، آنچنان که باید و شاید به این مضمون‌ها و ارجاعات نمی‌پردازد. او اشاره‌ای به داستان لعاذر (یا همان ایلعاذر) در عهد جدید می‌کند، ولی ارجاعات شاعرانه پلات را مشخص نمی‌کند، و اصلاً هیچ‌کدام از ارجاعات او به وقایع هولوکاست را به خواننده نشان نمی‌دهد. او حتی نمی‌گوید که مثلاً عبارت «جناب دکتر» در متن اصلی به صورت *Herr Doktor* آمده که به زبان آلمانی است. هرخواننده‌ای بعد از خواندن چند خط اولیه این شعر:

پوستم مثل آباژور نازی‌ها درخشان است،

و پای راستم

وزنه‌ای که روی کاغذ می‌گذارند.

صورت‌م بی‌چهره

### کتان نازک یهودیان

به خود خواهد گفت این چیزها چه ربطی بهم دارند. از نظر من مترجم حتی اگر هیچ مقالهٔ مجزایی در این باره نمی‌نوشت، وظیفه داشت این ارجاعات تاریخی را در پانویس یا پی‌نوشت به خواننده توضیح دهد که مثلاً در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم شایع شده بود که نازی‌ها از پوست بدن زندانیان اردوگاه‌ها برای ساختن کلاهک آباژور خانه‌هایشان استفاده می‌کرده‌اند، یا از برخی از اعضای بدن زندانیان یهودی برای ساختن اشیایی مثل وزنهٔ کاغذگیر کتاب، و یا از چربی بدن قربانیان برای ساختن صابون. صحت و سقم برخی از این شایعات هرگز در هیچ دادگاهی ثابت نشد، اما این شایعات در همان سال‌هایی که پلات این شعر را نوشته بر سر زبان‌ها بوده و پلات از آنها در شعرش استفاده کرده است. و آخرین تشبیه یعنی «کتان یهودی» اشاره به انتهای داستان لعازر در انجیل یوحنا است که وقتی عیسی لعازر را دوباره زنده می‌کند و او از گور بلند می‌شود، پاها و دستانش به بند بسته شده و دستمالی بر چهره‌اش پیچیده است. عده‌ای حتی با استناد به همین قسمت از انجیل یوحنا بر این باورند که یهودیان در آن زمان دست و پای مردگانشان را می‌بستند و به صورتشان پارچه‌ای می‌گذاشتند و آنها را در گور می‌نهادند. پلات با این تشبیهات خودش را همچون یک قربانی به تصویر می‌کشد. اما مترجم به هیچ‌کدام از این‌ها اشاره‌ای نمی‌کند و در ادامه نشان خواهد داد که حتی خود مترجم تعدادی از این ارجاعات را به‌درستی دریافته و در ابهام شعر گیر کرده است، و در نتیجه در انتخاب معادل‌هایش به بیراهه رفته است. فارغ از این سعی می‌کنم نشان دهم که چگونه یک ترجمهٔ شعر می‌تواند با نادیده گرفتن فرم و عناصر زبانی، و تنها با تمرکز بر پیام جملات، شعر را در ترجمه ساقط کند. بعد از بررسی نمونه‌ها، در انتها ترجمهٔ تازه‌ای از این شعر ارائه می‌دهم.

A sort of walking miracle, my skin  
 Bright as a Nazi lampshade,  
 My right foot  
 A paperweight,  
 My face a featureless, fine  
 Jew linen.

معجزه‌ای متحرک

پوستم مثل آباژور نازی‌ها درخشان است،

و پای راستم  
وزنه‌ای که روی کاغذ می‌گذارند.  
صورت‌م بی‌چهره  
کتان نازک یهودیان.

چنان‌که می‌بینید، متن انگلیسی هیچ فعلی ندارد، ولی ترجمه فارسی مملو از فعل است. افزودن فعل زبان شعر را در ترجمه به زبان اخبار تبدیل کرده است. مترجم به نوعی به یک ترجمه توضیحی روی آورده است. در صورتی‌که زبان این شعر، از ابتدا تا انتها، زبانی فشرده و خلاصه است. طول سطرهای پلات بسیار کوتاه است و کلمات با ضربه‌های سریع، که نشان از احساس تند شاعر دارد، پشت هم آورده می‌شوند. این چند سطر را می‌شود بی‌هیچ فعلی ترجمه کرد:

کم‌وبیش معجزه‌ای متحرک، پوستم  
روشن همچون کلاهک آباژور نازی‌ها،  
پای راستم  
وزنه کاغذگیر،  
چهره‌ام پارچه بی‌خاصیت و  
نازک یهودی‌ها.

غیر از این، معادل «آباژور» برای lampshade، تشبیه بکاررفته در متن را عوض می‌کند. در فارسی ما کلمه «آباژور» را برای اشاره به کل وسیله‌ای که دارای پایه و چراغ و نورگیر است استفاده می‌کنیم، و تشبیه پوست به چنین فرمی کمی عجیب به نظر می‌رسد. در صورتی‌که پلات پوستش را به «کلاهک آباژور» تشبیه کرده است که همان نورگیر پارچه‌ای یا کاغذی است که به دور چراغ آباژور می‌گذارند. این تصویرها با هم تفاوت دارند. معادل «بی‌چهره» نیز برای featureless به احتمال زیاد از روی ناچاری انتخاب شده باشد.

The nose, the eye pits, the full set of teeth?

بینی، گودال چشم‌ها  
رشته کامل دندان‌ها؟

معادل فارسی «ردیف دندان» یا «ردیف کامل دندان» برای full set of teeth چه ایرادی داشته که مترجم ترکیب عجیب و غریب «رشته کامل دندان» را ساخته است؟

Soon, soon the flesh  
The grave cave ate will be  
At home on me

خیلی زود گوشت‌هایی که گور پوسانده بود  
دوباره می‌رویند

این نمونه به خوبی نشان می‌دهد که در ترجمه توجهی به «فرم» و زبان خاص شعر نشده است. فرم شاعرانه the grave cave در ترجمه تبدیل شده به «گور». پشت هم آمدن دو اسم «گور» grave و «غار» cave، هم زبان غیردستوری و شاعرانه‌ای دارد و هم دوباره به متن داستان لعازر در انجیل ارجاع می‌دهد. کلمه cave دقیقاً کلمه‌ای است که در ترجمه‌های انگلیسی از انجیل یوحنا، در داستان لعازر، برای توصیف گور لعازر بکار رفته است (یوحنا ۳۸/۱۱). پیروز سیار این جمله را این گونه ترجمه کرده است: «مغاره‌ای بود که بر مدخل آن سنگی نهاده بودند» و «مغاره» معادل cave گذاشته شده است. ولی مترجم مشکل را با حذف یکی از کلمه‌ها حل کرده است.

غیر از این، تصویرهای شعر در ترجمه کاملاً تحریف شده است. در تصویری که پلات ساخته، گور، گوشت را «خورده» (ate)، اما در ترجمه، گور، گوشت را «پوسانده» است. پلات تصویر می‌سازد، مترجم فقط خبرها را می‌رساند. در ادامه پلات می‌گوید گوشت‌ها دوباره سر جای خودش روی بدن من خواهد آمد (will be at home on me)، و مترجم ترجمه می‌کند «گوشت‌ها دوباره می‌رویند» و این «رویدن» مشخص نیست از کجا می‌آید.

I am only thirty.  
And like the cat I have nine times to die.

من فقط سی سال دارم  
و مثل گربه نه تا جان دارم.

در اینجا پلات گفته «مثل گربه نه بار فرصت مردن دارم»، و به عمد کلمه «مردن» را جایگزین کلمه «زندگی» در یک اصطلاح انگلیسی کرده است. در زبان انگلیسی هم درست مثل فارسی که مثلاً می‌گوییم «سگ صد تا جان دارد»، می‌گویند «cats have nine

«lives». و پلات کلمه lives را به عمد با to die عوض کرده است. هر مترجمی که این اصطلاح انگلیسی را نشنیده و نخوانده باشد به راحتی در این دام می افتد و خیال می کند تازه معادل درست فارسی را پیدا کرده است.

What a trash

To annihilate each decade.

چه نکبتی  
هر ده سال یک بار مردن.

معادل «مردن» برای annihilate و معادل «نکبت» برای trash نادرست است. پلات می گوید «چه آشغالی بهر نابود کردن در هر دهه»، و منظور او از «آشغال» زندگی اش است که هر ده سال یک بار قصد نابود کردنش را می کند. ولی مترجم در یک ترجمه تفسیری، مردن هر ده سال یک بار را نکبت دانسته، یعنی برداشت شخصی اش را به متن اصلی تحمیل کرده است.

What a million filaments.

The peanut-crunching crowd

Shoves in to see

Them unwrap me hand and foot

The big strip tease.

میلیون ها رگ و پی  
جماعت تخمه می شکنند و هجوم می آورند  
تا ببینند چگونه دست و پای مرا برهنه می کنند  
استریپ تیز عظیم.

این چند خط آنقدر برای مترجم مبهم بوده و او نتوانسته ارجاعات آن را دریابد، که مجبور شده کلمات را عوض کند تا در نظر خودش جملات قابل درکی بسازد و کلمه های بی مفهوم پلات را درست کند. پلات در اینجا باز ارجاعش به همان صحنه آخر برخاستن لعازر از گور است، که دست و پای لعازر را با بند و ریسمان بسته اند و بر چهره اش پارچه ای پیچیده است، و جماعتی برای دیدن بازگشت دوباره او در کنار عیسی جمع شده اند. در نیافتن این ارجاع باعث شده مترجم filament به معنی «ریسمان و بند و ریشه» را به «رگ و پی» ترجمه کند. و بعد از آن فعل unwrap به معنی «باز کردن» بند و ریسمان را به

«برهنه کردن». هیچ خواننده‌ای با خواندن این ترجمه متوجه ارجاعات متن به داستان انجیل نمی‌شود. چون در آن داستان نه از «رگ و پی» خبری است و نه «برهنه کردن». در جمله آخر پلات کلمه مرکب striptease را از هم جدا کرده و به صورت دو کلمه منفرد نوشته است، و با این بازی زبانی جمله عجیبی ساخته که انتقال تمامی لایه‌های این زبان در ترجمه ممکن نیست. ولی مترجم گویا اصلاً متوجه چنین بازی زبانی‌ای نشده و معادل «استریپ تیز» را گذاشته است.

The second time I meant  
To last it out and not come back at all.  
I rocked shut  
As a seashell.

بار دوم می‌خواستم کار را تمام کنم  
مثل یک صدف  
در را به روی خود بستم

پلات می‌گوید بار دوم قصد کردم تا تهاش بروم و ابدأ برنگردم. Last out به معنی «تا انتهای چیزی رفتن» و «دوام آوردن» است، نه «تمام کردن کار». از این گذشته، مترجم ادامه جمله یعنی not come back at all را بی‌دلیل حذف کرده است. در صورتی که مضمون «بازگشت» یکی از مضامین اصلی در این شعر است.

ترجمه بند پایانی این قسمت یعنی I rocked shut as a seashell کار دشواری است. این بند اشاره‌ای به دومین خودکشی خود پلات در زندگی شخصی‌اش دارد. یافتن معادل برای صفت rocked در اینجا کار ساده‌ای نیست. این صفت معنای مختلفی در زبان انگلیسی دارد. و انتخاب معادل درست، بدون دانستن ارجاع متن به اتفاق شخصی زندگی پلات تقریباً محال است. البته بگویم که راه‌حل مترجم برای این مشکل، حذف آن از ترجمه بوده است. دومین باری که سیلویا پلات قصد خودکشی کرد، با خوردن تعداد زیادی قرص خودش را زیر خانه مادرش محبوس کرد. یکی از معانی صفت rocked در زبان عامیانه، حالت فردی است که زیاد قرص خورده و «بی‌حال» یا «بی‌هوش» شده است. وجود تشبیه «همچون صدفی» معانی دیگر این کلمه را نیز پررنگ می‌کند و شاید یکی از آن مواردی باشد که هر کسی را به ترجمه‌ناپذیری شعر برساند. در هر حال مترجم کوچک‌ترین تلاشی برای فائق آمدن بر این مشکل نکرده و جواب را در پاک کردن صورت مسئله پیدا کرده است.

And pick the worms off me like sticky pearls.

و کرم‌ها را مثل مرواریدهای چسبناک از من بیرون بکشند

مشخص نیست مترجم چرا کلمات را عوض می‌کند و تصویرهای شاعر را تحریف می‌کند. Pick off به معنی «کندن» یا «برداشتن» چیزی از روی چیز دیگر است. پلات می‌گوید کرم‌ها را باید از روی من برمی‌داشتند، اما مترجم خواسته که کرم‌ها را از او بیرون بکشند. انگار کرم‌ها تا اندرون شاعر رفته‌اند و باید با تیغ جراحی کرم‌ها را بیرون کشید.

I do it so it feels like hell.

I do it so it feels real.

I guess you could say I've a call.

این کار را جهنمی‌وار می‌کنم  
چنان می‌کنم که واقعی به نظر می‌آید.  
چه بسا گمان کنی ندایی از غیب به من می‌رسد.

جمله‌های it feels real و it feels like hell جملاتی است که بیرون از این شعر، هرروز در زبان انگلیسی گفته می‌شود و معنا و ساختاری ساده و مشخص دارند. ولی من اولین بار است می‌شنوم کسی در فارسی کاری را «جهنمی‌وار» انجام می‌دهد. جمله I guess you could say I've a call بسیار مبهمی است و برداشت‌های متفاوتی می‌توان از آن داشت. نظر شخصی من این است که کلمه call به همان «صدازدن» مسیح اشاره دارد که لعازر را صدا می‌زند تا از مرگ بازگردد. و اشاره دیگری به داستان خودکشی اول پلات که در همین شعر به آن اشاره شده و پلات همچون صدفی در بسته خودش را محبوس کرده و دیگران مجبور شده‌اند او را «صدا» بزنند تا دوباره به زندگی برگردد.

It's easy enough to do it in a cell.

It's easy enough to do it and stay put.

It's the theatrical

Comeback in broad day

در زندان انفرادی این کار را راحت می‌توان کرد  
راحت می‌توان این کار را کرد و همان‌جا ماند  
این کاری است نمایشی  
که روز روشن برگردی

Stay put به معنی «بی حرکت ماندن و تکان نخوردن» است، که معادل «همان جا ماندن» این معنی را نمی‌رساند. این عبارت در تضاد با کلمه theatrical در ادامه جمله آمده است. و مترجم باز مضمون «بازگشت» comeback را به طور عجیبی حذف کرده است. پلات می‌گوید «این بازگشتی نمایشی در روز روشن است» و مترجم می‌نویسد: «این کاری است نمایشی که روز روشن برگردی». مترجم شعر باید بیش از هر مترجم دیگری به رابطه معنایی کلمات حساس باشد چون معنی شعر با اندک تغییر عوض می‌شود.

'A miracle!  
That knocks me out.

معجزه است!  
این همان فریادی است که به هوشم می‌آورد.

و در نهایت کار ترجمه حتی به برعکس کردن پیام جملات می‌کشد. Knock out به معنی «از هوش رفتن» و «هوش از سر پریدن» و «بر زمین افتادن» است که مترجم آن را برعکس «به هوش آمدن» ترجمه کرده است. در پایان ترجمه خود را از این شعر می‌آورم:

بانو لازاروس  
دوباره آن کار را کردم.  
هر ده سال یک بار،  
از پس اش برمی‌آیم...  
کم و بیش معجزه‌ای متحرک، پوستم  
روشن همچون کلاهِک آباژور نازی‌ها،  
پای راستم  
وزنه کاغذگیر،  
چهره‌ام پارچه بی‌خاصیت و  
نازکِ یهودی‌ها.  
تکه پارچه را در آر  
تو ای دشمنم.  
آیا ترسناکم من؟  
دماغم، چاله چشمانم، ردیف دندان‌هایم؟



نفس تُرشیده‌ام  
یک‌روزه خواهد رفت.  
زود، زود، گوشت  
که غار گورم خورد  
سر جای خود خواهد بود بر من  
و من زنی خندان.  
سی سال بیش ندارم.  
و مثل گربه نُه‌بار فرصت مُردن.  
این بار سوم است.  
چه آشغالی  
بهر نابود کردن، هردهه.  
چه میلیون‌ها ریسمانی،  
و جماعت تخمه‌خور  
هَل می‌دهند تو تا ببینند  
مرا باز می‌کنند از دست و پا...  
یک مسخره لُخت بازیِ بزرگ.  
آقایان، خانم‌ها  
این دستان من است،  
زانوانم  
ممکن است پوست و استخوان باشم،  
ولیک من همانم، همان زن.  
نخستین بار ده‌ساله بودم،  
پیش آمدی ناخواسته.  
دومین بار قصدم  
رفتن تا تهاش بود و ابداً برنگشتن.  
بی‌حال و در بسته  
همچون صدفی دریایی.  
باید آنها دوباره و دوباره صدا می‌زدند  
و می‌گدندند از من کِرم‌ها را مثل مرواریدهای چسبنده.  
مُردن هم  
هنری است، مثل هرچیز دیگر.

این کار را من یکی، خوب بدم.  
این کار را می‌کنم و حس بدی دارد.  
این کار را می‌کنم و انگار واقعی است.  
گمانم انگار صدایم می‌زنند.  
سهل است درون دخمه‌ای مُردن  
سهل است مُردن و از جا جُم نخوردن  
اما این بازگشتی است نمایشی  
در روز روشن،  
به همان‌جا، همان چهره،  
همان فریادِ سرخوشِ حیوانی که گفت:  
«معجزه!»  
که مدهوش، زمینم می‌زند.  
خرج برمی‌دارد  
دیدن زخم‌هایم، خرج برمی‌دارد  
شنیدن قلبم...  
که واقعاً می‌زند  
و خرج برمی‌دارد، خرجی گزاف  
هر کلمه، هر لمسِ ساده،  
هر قطرهٔ خونم  
هر دستۀ مویم، هر تکه از لباسم.  
خُب، خُب، جناب دکتر.  
خُب، جناب دشمن.  
من هنر دست شمایم،  
من آن چیز گرانبهای شمایم،  
بچه‌ای از طلای ناب  
که آب می‌شود و جیغ می‌شود.  
می‌چرخم و می‌سوزم.  
فکر نکنید مراقبتِ عالی شما را  
به پیشیزی نمی‌گیرم.  
خاکستر و خاکستر  
چیزی فرو می‌کنید و هم می‌زنید

از گوشت و استخوان، هیچ آنجا نیست...  
یک قالب صابون،  
یک حلقه نامزدی،  
یک دندان طلا.  
جناب خدا، جناب شیطان  
زنهار،  
زنهار  
از دل خاکستر  
برخواهم خاست با موهای قرمز  
و می خورم مردان را مثل هوا.

### توضیح سردبیر

در مقاله‌ای که از نظرتان گذشت، نویسنده ترجمه شعری از سیلویا پلات را نقد کرده و در پایان ترجمه دیگری از این شعر ارائه داده است. اشکالاتی که نویسنده به ترجمه چاپ شده وارد کرده از دو جنس متفاوت است. یک دسته از اشکالات به «فهم نادرست مترجم» از متن اصلی برمی‌گردد. البته زبان شعر بسیار موجز و مبهم است و در مواردی تفسیرپذیر است و نمی‌شود با قاطعیت گفت مترجم اشتباه کرده. تفسیر خود منتقد هم مشمول همین قاعده است. منتقد حرف دیگری هم دارد که مهم‌تر از اشکالات تفسیری متن اصلی است. منتقد می‌گوید مترجم «فرم» شعر اصلی را رعایت نکرده است. البته منتقد درباره فرم توضیحی نمی‌دهد ولی از مثال‌هایی که نقل می‌کند چنین استنباط می‌شود که انتظار داشته مترجم شعر را تا حد امکان نزدیک به کلام نویسنده ترجمه کند و آن را تفسیر نکند و چیزی به آن نیفزاید و از آن کم نکند. تقابل میان این دو شیوه ترجمه شعر مخصوصاً زمانی اتفاق می‌افتد که شعر زبانی بسیار موجز دارد، تاحدی که ایجاز شعر هم درک معنی را مختل می‌کند و هم زبان مقصد را وادار می‌کند الکن باشد. به نظرم هردو شیوه ترجمه دلایلی برای دفاع از خود دارند. اگر مترجم با حداقل تفسیر و با تغییرات مختصر در شکل بیان و انتخاب واژگان ترجمه می‌کند چنین استدلال می‌کند که دارد شعر ترجمه می‌کند و ترجمه او باید در نهایت حس شعر بودن را به خواننده منتقل کند. در این روش اگر مترجم مختصر تغییراتی در زبان یا فرم متن می‌دهد می‌داند که به جای آن چیز دیگری به ترجمه افزوده و آن این که زبان ترجمه را از زبانی الکن به زبان شعر ارتقا داده است. اگر مترجم سعی کند به کلام

نویسنده تا حد امکان وفادار بماند در این صورت خواننده را به معنی شعر و مقصود شاعر نزدیک تر کرده است. این تقابل در نقد زیر کاملاً محسوس است. از جهت شیوه نقد، بدیهی است منتقد نمی تواند ترجمه مترجم را به شیوه خود نقد کند یعنی بگوید چرا به روش پیشنهادی من ترجمه نکردی. کاری که منتقد می تواند بکند این است که موارد تناقض را در شیوه ترجمه مترجم بیابد. این حق برای مترجم محترم محفوظ است که نظر خود را درباره نقد و ترجمه پیشنهادی منتقد برای ما بفرستند.

\*\*\*\*\*